

## دگرگونی‌های مفهومی حکمت در عهد قدیم و عهد جدید

حسین حیدری،<sup>۱\*</sup> حسن پاشایی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> استادیار دانشگاه کاشان، آکارشناسی ارشد دانشگاه کاشان  
(تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۰/۲۶- تاریخ پذیرش نهایی: ۹۰/۴/۲۸)

### چکیده:

حکمت در سراسر جهان و در میان همه‌ی اقوام و نژادها همواره مورد ستایش بوده است. در کتاب مقدس که بازتاب حدود ۱۵۰۰ سال (از زمان حضرت موسی تا پایان سده‌ی نخست میلادی) دگرگونی فرهنگی یهودیان است، حکمت در معانی و مصادیق گوناگون به کار رفته است. این نوشته به بررسی حکمت در ۶۶ کتاب و رساله مندرج در عهدین و تبیین تحولات حکمت، به خصوص تناقض معنایی آن در نامه‌های پولس می‌پردازد. تعامل این حکمت با دین در کتاب مقدس مشخص شود. ازین‌رو، پس از واژه شناسی حکمت، افزون بر خود واژه، مشتقات، مترادفها و متضادهای آن (حکیم، حکیمانه، و احمق، نادان و غیره) در کتاب مقدس بررسی شده، و با تحلیل آیه‌ها گستره‌ی معنایی واژه و دگرگونی‌های مفهومی آن بیان می‌شود. حکمت در عهدین بیشتر بینشی توحیدی است که انسان را در نظر، ایمان و عمل از خطا مصون می‌دارد و شریعت و اخلاق از موارد تأکید آن است.

**کلید واژه‌ها** حکمت، حکیم، عهد قدیم، عهد جدید، پولس

### طرح مسأله

حکمت در زندگی و تجربه‌های روزمره‌ی مردم همواره مورد اهتمام بوده و کسانی آموزاندن آن را به عنوان یک سنت بر عهده داشتند و آن سنتی است که فراتر از تاریخ، مذهب و ملیت و دانش خاصی دریافت شده و کاربرد داشته است. آگاهی و بینش، هوشمندی و درایت، دانش، فن و مهارت، راستی و درستی، رهبری و داوری، شناخت

خدا و احکام الهی، رهبری و نبوت از مصداقهای اصلی حکمت در کتاب مقدس است. حکمت مفهومی ژرف و گسترده دارد که تار و پود آن را دانشهای بشری و کلام الهی باهم تنیده‌اند، و تحت تاثیر نگرشهای گوناگون، مفهوم اصلی آن در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. حکمت یک شخص بستگی دارد به آنچه که او دیده است و از رهگذر آن می‌داند و عمل می‌کند، و آن شناخت عملی و نخستین شکل‌دهنده‌ی رفتار بشری در تعامل با دنیای پیرامونش است. از این‌رو آغاز حکمت، شروع زندگی و اندیشه‌ی بشری است. در کتاب مقدس عبری حکمت با لفظ *حوخما*<sup>۱</sup> به کار رفته، که اسم مادینه و دارای ریشه‌ی سامی است و در زبانهای فنیقی، آرامی و عربی دیده شده است. *حوخما* معمولاً به حکمت یا خرد برگردانده شده است، اما کاربرد آن در کتاب مقدس دامنه‌ی معناشناختی بسیار گسترده‌تری نسبت به برابر واژه‌ی انگلیسی آن دارد (Lichtenstein, 2005, 6/4077).

برخی معنای حکمت را در کتاب مقدس «علم و دانش، فلسفه و کلام موافق حق» دانسته و در مقابل، حماقت را «ساده لوحی، نادانی و بی‌عقلی» معنی کرده‌اند (محمدیان، ۸۷۵-۸۷۶).

در *دائرة المعارف جود/بیکا*، معانی متفاوت و گوناگونی چون درایت، شعور اخلاقی، عدالت، دانش فراگیر، مهارت ادبی، استعداد فرمانروایی، برای حکمت بیان شده است. نویسنده‌ی مقاله، حکمت را در کتاب مقدس به عنوان پدیده‌ای تاریخی تلقی می‌کند که بیانگر سنت‌های فرهنگی مشخص بوده و بعدها در یهود و مسیحیت ادامه یافته است. و نیز آن را به عنوان روشی از اندیشیدن و نوعی رویکرد به زندگی در نظر می‌گیرد که تجربه، تعقل، اخلاق و مشغله‌های روزمره‌ی انسان را که خاص قوم اسرائیل نبوده، مورد تاکید و توجه قرار می‌داده است. به نظر نویسنده‌ی مقاله، همه‌ی معانی حکمت دلالت بر جنبه‌هایی از یک کوشش ذهنی دارد که معرف نظم به جای بی‌نظمی، رشد و نظام مند ساختن دانش، و جهت دهی هدفمند به کارهای آدمی است و بر این اساس معتقد است که انسان حکیم در استعداد، دانش و مهارت، خلاقیت و خرد و تدبیر برتر از دیگران است (Scot. 1979, 21/95).

### نخست: حکمت در عهد قدیم

عهد قدیم ۳۹ کتاب دارد که از نظر موضوع به سه بخش تقسیم می‌شوند: ۱. تورات و بخش تاریخی عهد عتیق ۲. پیشگویی‌های پیامبران ۳. حکمت، مناجات و شعر.

**۱- بخش تورات:** دربردارنده‌ی پنج کتاب پیدایش، خروج، لایان، اعداد و تثنیه تمام رویدادها را از ابتدای آفرینش تا نبوت در بر می‌گیرد. واژه‌ی «حکیم» درنخستین بخش از تورات در باب یوسف به مفهوم هنر تعبیر خواب و توانایی اداره‌ی امور است (پیدایش ۱: ۳۳-۴۰).

اما خود واژه‌ی "حکمت" برای اولین بار در سفر خروج و از زبان خود خداوند، که بخشنده آن نیز است، بیان می‌شود و منظور از آن مهارت و هنری است که در طراحی و ساخت تمامی لوازم و ابزارهای مربوط به جایگاه مقدس، خیمه عبادت، صندوق عهد، تخت رحمت و جامه‌ی کاهنان به کار گرفته شده است و برخی از مصداقهای آن عبارت است از مهارت و دانش در ریسندگی و دوزندگی، خراطی و طراحی، طلاکاری، مسگری و غیره (خروج ۳۵: ۳۱-۳۶ و ۱-۲: ۳۶ و نیز نک: خروج ۳: ۲۸ و ۳: ۳۱). بر بنیاد این دسته از آیه‌های تورات، دانش و مهارت و هنر، نخستین مفهوم و از معانی اصلی حکمت است که در بخش‌های دیگر کتاب مقدس نیز به آن اشاره شده است (پادشاهان ۱۳: ۷ و ۱۴، زکریا ۲: ۹).

در سفر تثنیه، که شریعت و احکام الهی توسط موسی بازگو می‌شود، حکمت با دین عجین می‌گردد و موسی قوم خود را به عبادت و اطاعت از خداوند تشویق کرده و آن را حکمت و بصیرت می‌خواند (تثنیه ۴: ۵-۶). در کلام موسی، حکمت، نشان رهبری است و به مثابه روحی است که از طریق دست‌های موسی به یوشع وارد می‌شود، و همین روح حکمت دلیل اطاعت قوم بنی اسرائیل از یوشع می‌باشد (تثنیه ۹: ۳۴). همچنین افرادی که به رهبری و داوری اقوام بنی اسرائیل گمارده می‌شدند، افرادی حکیم بودند (تثنیه ۱: ۱۳-۲۵). از این‌رو شریعت، حکمت است، و لازمه‌ی جانشینی نبی و رهبری قوم، حکیم بودن است.

**۲- بخش پیشگویی‌های پیامبران:** دربردارنده‌ی رویدادهای پس از حضرت موسی تا زمان نابودی معبد مقدس (۲۰۰-۱۳۰۰ پ.م) در برگیرنده‌ی دو قسمت پیامبران پیشین (مانند یوشع، داوران، اول و دوم سموئیل، اول و دوم پادشاهان) و پیامبران پسین (اشعیا، ارمیا، حزقیال، و دوازده کتاب انبیای کوچک) است. در پیامبران پیشین، واژه‌ی حکمت درباره‌ی داود و سلیمان نبی به کار رفته است. درایت و موفقیت‌های داود در جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها به این علت است که حکیمانه عمل می‌کند: «و داود به هر جایی که شاول او را می‌فرستاد بیرون می‌رفت، و عاقلانه حرکت می‌کرد؛ و شاول او را

بر مردان جنگی خود گماشت، و به نظر خادمان مقبول افتاد» (۱ سموئیل ۱۸:۵، و نک. به همان ۱۴، ۱۵ و ۳۰)، و نیز حکمت داود آن چنان بود که می‌گفتند: «مثل حکمت فرشته‌ی خدا می‌باشد تا هر چه بر روی زمین است، بداند» (۲ سموئیل ۱۴:۲۰).

در باب سلیمان، هر یک از صفت‌های او به عنوان بعدی از انسان حکیم معرفی شده است، اما تشخیص درست و نادرست و داوری قوم معنای اصلی و علت عمده‌ی حکمتی است که سلیمان از خداوند می‌خواهد و به او ارزانی می‌شود و آن بالاترین حکمت‌ها است (۱ پادشاهان ۳: ۹-۱۲ و نک به همان ۳: ۱۸) و افزون بر نبوت به رابطه‌ی حکمت با سیاست و تدبیر امور نیز اشاره دارد. مثل‌ها و سخنان حکمت‌آمیز که از زبان سلیمان بیان می‌شود جنبه‌ی دیگری از حکمت است که در کنار شناخت و دانشی که درباره‌ی حیوانات، پرندگان، حشرات و غیره داشت، وجهه‌ی علمی این فرد حکیم را آشکار می‌کند و به مقام بالاتر از همه اندیشوران روزگار بر می‌نشیند: «و حکمت سلیمان از حکمت تمامی بنی مشرق و از حکمت جمیع مصریان زیاده بود. ... و اسم او در میان تمامی امتهایی که به اطرافش بودند، شهرت یافت. و سه هزار مثل گفت و سرودهایش هزار و پنج بود. و درباره‌ی درختان سخن گفت، از سرو آزاد لبنان تا زوفائی که بر دیوارها می‌روید و درباره‌ی بهایم و مرغان و حشرات و ماهیان نیز سخن گفت» (۱ پادشاهان ۴: ۳۰-۳۳). درایت و باهوشی جنبه‌ی دیگری از حکمت سلیمان است که ملکه‌ی سبا برای پی بردن به آن، سلیمان را با طرح مسأله‌هایی می‌آزماید و سلیمان به حکمت خویش موفق به پاسخگویی آنها می‌گردد (۱ پادشاهان ۹-۱۰:۱). تدبیر امور یا حکمرانی و پادشاهی از دیگر جنبه‌های حکمت است که سبب شهرت و آوازه‌ی سلیمان گردیده است، او ثروتمندترین و حکیم‌ترین پادشاهان بود (۱ پادشاهان ۱۰:۲۳). چنین توصیف‌هایی در باره‌ی حکمت سلیمان و نیز نوشته‌های حکمتی منسوب به او نشان از آن دارد که سلیمان نبی جامع علوم و حکمتی است که در کتاب مقدس مطرح است. همچنین در کتاب دوم تواریخ تا باب نهم بحث درباره‌ی سلیمان، پادشاهی و حکمت اوست. در این بخش شرح حکمت درباره‌ی سلیمان تکرار برخی از مواردی است که در پادشاهان بیان شد (دوم تواریخ ۱: ۱۰-۱۲، ۹: ۳-۹ و ۲۲-۲۳).

در قسمت دوم این بخش (پیامبران پسین یا متأخر) که در برگزیده‌ی مجموعه‌ای از پیشگویی‌ها، پندها و داستان‌های پیامبران می‌باشد، اشعیای نبی حکمت را از شاخصه‌های نبوت دانسته و در پیشگویی‌هایش بیان می‌کند که روح حکمت و فهم، روح مشورت و قدرت و شناخت و ترس از خداوند، به پادشاهی از خاندان داود، فرود خواهد آمد (اشعیا ۱:۲). بیشترین کاربرد حکمت در این کتاب، فهم و تدبیر و چاره‌اندیشی است که به دلیل سرپیچی

قوم و به خواست الهی به حماقت تبدیل می‌شود: «بنابراین اینک من بار دیگر با این قوم عمل عجیب و غریب بجا خواهم آورد و حکمت حکیمان ایشان باطل و فهم فهیمان ایشان مستور خواهد شد» (اشعیا ۲۹:۱۴. و نک. به همان ۱۱:۱۹ و ۱۲). حماقت نکته‌ی مقابل حکمت است که نتیجه‌ای جز گمراهی و نابودی ندارد (اشعیا ۱۹: ۱۱-۱۳).

ارمیا نیز فهم و چاره اندیشی و راهنمایی را به عنوان حکمت می‌خواند که به دلیل گناه و خطاهای قوم از بین می‌رود: «کیست مرد حکیم که این را بفهمد و کیست که دهان خداوند به وی سخن گفته باشد تا از این چیزها اخبار نماید که چرا زمین خراب و مثل بیابان سوخته شده است که احدی از آن گذر نمی‌کند؟ پس خداوند می‌گوید: چون که شریعت مرا که پیش روی ایشان گذاشته بودم ترک کردند و آواز مرا نشنیدند و در آن سلوک نمودند» (ارمیا ۹: ۱۲-۱۳. و نک همان ۷:۴۹ و ۱۸، ۱۸: ۱۸، ۵۰: ۳۵ و ۳۶)، همچنین ادامه می‌دهد که کلام خداوند حکمت است و حکیم نیست کسی که شریعت خداوند را فهم نکند (ارمیا ۸: ۸-۹). واژه‌ی احمق نیز در مورد کسی به کار رفته که راه و احکام خدا را فهم نکند (ارمیا ۴: ۲۲) و یا بت پرستی اختیار کرده باشد (ارمیا ۱۰: ۷). معنای دیگری که ارمیا برای حکمت بیان می‌کند، علم خداوند به اسرار آفرینش است، به گفته‌ی او «خداوند با حکمتش جهان را بنیاد نهاد و با دانایی خود آسمان‌ها را گستراند» (ارمیا ۱۰: ۱۲).

هوشع نبی نیز مرد حکیم را عالم به خداوند و کلام او معرفی می‌کند (هوشع ۱۴). اما در کتاب حزقیال باب ۲۸، سخن از پادشاه صور و حکمتی است که او را به ثروت و شکوهی بزرگ رسانده است. بزرگی و شکوه پادشاهی او را مغرور ساخته و ستم و بی‌رحمی در او راه یافت تا جایی که ادعای خدایی کرد. از این رو خداوند حکمت او را به حماقت تبدیل کرد و شکوه و عظمتش را از بین برد و هلاکش گردانید (حزقیال ۲۸: ۲-۸).

**۳. بخش حکمت، مناجات و شعر؛ یهودیان در سرزمینهایی چون مصر و بین النهرین زندگی می‌کردند که از تمدن و حکمتی متعالی و برتر برخوردار بودند<sup>۱</sup> و از آنجا که یهودیان معتقد بودند که زندگی برتر آن است که برابر با خواست خداوند باشد، از این رو کتابهای حکمی مخصوص فرهنگ قومی خویش را پدید آوردند که برخی از آنها**

۱. در عهد قدیم اشاراتی است به این که اسرائیلیان عهد باستان از وجود «مردمانی حکیم» در میان رهبران اقوام دیگر اطلاع داشته‌اند؛ برای مثال: در مصر (پیدایش ۳۹ و ۴۱:۸؛ خروج ۷:۱۱؛ اشعیا ۱۱:۱۹)، کنعان (داوران ۵:۲۹، صور (حزقیال ۲-۶: ۲۸)، ادموم (عوبدیا:۱)، بابل (ارمیا ۵۱:۵۷، ۵۰:۳۵، ۵۰:۱۲؛ دانیال ۲: ۱۸، ۴:۶ و ۱۵ و ۵:۸) و سرانجام در میان تمام ملل (ارمیا ۱۰:۷) (نقل از نصرتی، ۳۲).

در ادبیات دینی یهود قانونی شمرده شده است. این کتابها که بخش پایانی نسخه‌ی عبری عهد قدیم است، عبارت است از ایوب، مزامیر، امثال سلیمان، جامعه و غزل غزل‌های سلیمان (میشل، ۳۱ و ۳۸).

نوشته‌ها یا کتابهای حکمتی در قالب اندرز و حکمت و سرودها و دربردارنده‌ی مسائل تاریخی، داستانی و غنایی هستند. که حکمت و عبارات حکمتی بیشتر در آنها بازتاب دارد. کتاب ایوب از کتاب‌های مهم حکمتی است و در آن اصل اساسی حکمت یعنی عدالت و به عبارتی نظم جهانی یا «ارتباط کنش و واکنش» به چالش کشیده شده است. پرسش این است: «چرا انسان خوب باید رنج بکشد؟»، ایوب مردی بود «درستکار و خداترس که از گناه دوری می‌ورزیده (ایوب ۲:۱ و ۳)، با این حال دچار بدترین عذاب و رنج‌ها گردید و پس از مدتی صبر و تحمل جانکاه، لب به شکایت گشود. سه نفر از دوستان وی که برای دیدار و آرامش وی آمده بودند کوشیدند تا بگویند که حکمت این همه رنج و عذاب به دلیل گناهان است و خداوند می‌خواهد او را مجازات کند، ایوب این دلیل را نپذیرفته و درباره‌ی حکمت خداوند اظهار عجز و ناتوانی می‌کند و حکمت و فهم انسانی را ناقص و ناتوان دانسته، حکمت و قدرت حقیقی و کامل را از آن خداوند می‌داند (ایوب ۱۲:۱۳). در ادامه خداوند نیز لب به سخن می‌گشاید (ایوب ۳۸، ۳۹، ۴۰ و ۴۱) و حکمت و قدرت حقیقی را از آن خود می‌داند و ایوب به ناتوانی در برابر حکمت خداوندی اعتراف می‌کند و از خداوند می‌خواهد تا او را آموزش دهد (ایوب ۴۱:۲-۶). سرانجام ایوب با فهم حکمت و قدرت خداوندی، پاسخ پرسش خود را می‌یابد و قلبش سرشار از ایمان و یقین می‌گردد. پیام اصلی کتاب ایوب این است که همه‌ی رویدادهای جهان بر اساس حکمت خداوند است و بیرون از قدرت او نیست، پس باید همیشه و در همه حال به حکمت خداوند مطمئن بود و تردید در این امر جایز نیست. و این چنین می‌توان به سعادت همیشگی و سرور باطنی و آرامش و خوشی دست یافت. از این رو حکمت در کتاب ایوب درک و فهمی است که همه‌ی امور و علت آن را دریابد، و بصیرتی است که مبتنی بر حکمت الهی است.

مزامیر/داود از مهمترین کتابهای حکمتی است که دربردارنده‌ی سرودهایی در ستایش خداوند، که بیشتر آنها منسوب به خود داود است. ثنا و ستایش الهی، توبه، توکل، استغاثه و انتظار مسیح از مضمونهای اصلی مزامیر/داود است (میشل، ۳۸)، و نشان می‌دهد که این حکمت جدای از دین و گزاره‌های دینی محتوایی ندارد. اما واژه‌ی حکمت در این کتاب در دو معنی اصلی به کار رفته است، یکی احکام و کلام خداوند که

اجرای آن به انسان، حکمت می‌بخشد (مزامیر ۹۸:۱۱۹-۱۰۴ و نک: همان ۷:۱۹، ۱۰:۱۱۱)، و معنی دیگر درستکاری و صداقت است که بارزترین نمونه اش را می‌توان در دعایی از داود یافت: «تو از ما قلبی صادق و راست می‌خواهی، پس فکر مرا از حکمت خود پرکن» (مزامیر ۵۱:۶ و نک: مزامیر ۳۶:۳). در پاره‌ای از آیه‌ها نیز به حکمت الهی اشاره شده است که از طریق آن امر آفرینش و تدبیر امور هستی و موجودات انجام می‌پذیرد (مزامیر ۱۰۴:۲۴، ۱۳۶:۵). این موارد نشان می‌دهد که حکمت به اعتقاد داود انجام شریعت و درستکاری بوده و بعد اخلاقی و عملی حکمت غالب تر است.

اما حکمت در معنای اصلی خود در کتاب مقدس آن حکمتی است که از جانب خداوند به سلیمان بخشیده شد، و آن از تمامی حکمت شرق و غرب برتر بود (۱ پادشاهان ۴:۳۰). *امثال سلیمان* برترین نماد نوشته‌شده‌ی حکمت سلیمان و کتاب مقدس است و آن کتابی است که بیش از همه واژه‌ی حکمت در آن به کار رفته و تقریباً همه‌ی معانی به کار رفته در عهد قدیم را دربرمی‌گیرد. این کتاب که سراسر سخنان حکمت‌آمیز است، به توصیف حکمت و ارزش آن پرداخته و آن را ارزشمندترین امور معرفی می‌کند (امثال سلیمان ۱: ۱-۷). از نکته‌های مهم در این کتاب خودنمایی حکمت در مقابل حماقت است و این که مردم را مخاطب قرار داده و آنها را به سوی خود فرا می‌خواند و انسان را که سرزنش او را نمی‌پذیرد مورد سرزنش قرار داده و این امر را باعث حماقت آنها و در نتیجه گرفتاری در بلا و سختی‌ها و در پایان نابودی می‌داند، «حکمت در بیرون ندا می‌دهد... که ای نادانان تا به کی نادانی را دوست خواهید داشت؟ و تا به کی ریشخندکنان از ریشخند شادی می‌کنند و احمقان از شناخت نفرت می‌نمایند؟...» (امثال ۱: ۲۰-۳۳).

ارتداد ثمره‌ی نادانی است و سلیمان نیز همانند پیامبران دیگر، شناخت خداوند را وابسته به حکمت و دانایی دانسته و آن را امری می‌خواند که اهمیت خداترسی را برای انسان آشکار می‌کند. او خداوند را خاستگاه و بخشنده‌ی حکمت دانسته و سخن خدا را سبب حکمت می‌خواند (امثال سلیمان ۲: ۱-۶).

ثمره‌ی حکمت در این کتاب، افزون بر ایمان و شناخت الهی، عدالت، انصاف و بصیرتی است که سبب دوری از گناه و بدی، و کجروی و شرور می‌باشد (همان ۲: ۷-۱۲). همچنین حکمت ارزشمندترین امور است که مایه‌ی زندگانی خوب، زندگی طولانی، ثروت و قدرت، احترام و عزت، امنیت و آرامش، مصونیت از بلا و شر و باعث هدایت و راستی است: «خوشا به حال کسی که حکمت را پیدا کند، شخصی که زیرکی

را به دست آورد. زیرا که تجارت آن از تجارت نقره و فرآورده‌اش از طلای خالص نیکوتر است...» (امثال ۳: ۱۳-۱۸ و نک: به ۴: ۱۲-۶). اما در مقابل حماقت و نادانی موجب مرگ و نابودی است «اما کسی که مرا خطا کند، به جان خود ضرر رساند، و هر که مرا دشمن دارد، مرگ را دوست دارد» (امثال ۸: ۳۶ و نک: همان ۹: ۶، و ۱۰: ۲۱).

در باب هشتم/امثال می‌توان کاملترین توصیف را از زبان خود حکمت شنید، که به صورت الهه‌ای تشخیص یافته و مردم دعوت به خویشتن می‌کند. در این باب حکمت خود را با ارزش ترین چیزها و برابر با حقیقت و راستی که کلامش بر حق و به دور از گمراهی و طریقش عدالت و انصاف است، معرفی می‌شود. او برخوردار از زیرکی و دانایی و بیزار از غرور و تکبر و رفتار و گفتار نادرست بوده و خود را عامل هدایت و بخشنده‌ی فهم و بصیرت می‌شناسد تا جایی که قدرت پادشاهان، عدل و انصاف قاضیان، استعداد حکمرانی تمام رهبران بزرگ را از نیروی خود می‌داند. او خود را قابل دسترس دانسته و ثروت و دارایی و موفقیت را در اختیار خود می‌داند:

«ای جاهلان زیرکی را بفهمید و ای احمقان عقل را درک نمایید... تأدیب مرا قبول کنید و نه نقره را، و معرفت را بیشتر از طلای خالص. زیرا که حکمت از لعل‌ها بهتر است، و جمیع نفایس را به او برابر نتوان کرد. من حکمتم و در زیرکی سکونت دارم، و معرفت تدبیر را یافته‌ام. ترس خداوند، مکروه داشتن بدی است. غرور و تکبر و راه بد و دهان دروغگو را مکروه می‌دارم. مشورت و حکمت کامل از آن من است...» (امثال ۸: ۲۱-۵).

حکمت از نظر سلیمان وابسته به سخن و شریعت الهی بوده (امثال ۲: ۷، ۲۸: ۱۶) و خداترسی و شناخت او، در این کتاب نیز اساس و نقطه‌ی شروع حکمت خوانده شده است «ابتدای حکمت ترس خداوند است، و معرفت قدوس فطانت می‌باشد» (امثال ۹: ۱۰ و نک به: همان ۱۵: ۳۳). از طرف دیگر مضامینی که در *امثال سلیمان* نهفته است همه به نوعی با شریعت در ارتباط هستند. عدالت، شناخت، پرهیزگاری، عفت، تلاش، خودداری، توکل، عشریه‌ها، خصلت ثروتمندان، حمایت از فقیران، کنترل زبان، مهربانی با دشمنان مضامین اصلی حکمت‌های سلیمان هستند. در واقع، سخنان حکمت آمیز سلیمان صورت عقلی و اخلاقی همان شریعت خداوندی است که به صورت تمثیل و حکایت بیان شده است. بدین ترتیب این گفتار حکیمانه‌ی او در واقع بیانگر قوانین و فرمان‌های خداوند است که در سراسر کتاب مقدس آمده است، ولی نه با عبارت «خداوند چنین می‌فرماید» بلکه بیشتر از تجربه‌ها و زندگی بشر در تمامی زمینه‌ها،



استفاده شده است. بنابراین حکمت سلیمان مبتنی بر اندیشه‌ی الهی است و چنین اندیشه‌ای در همه‌ی کتابهای حکمتی دیده می‌شود (هلی، ۲۵۶-۲۵۷).

از دیگر کتابهای حکمی منسوب به سلیمان کتاب جامعه است که محتوای آن در باب معنای حیات و پایان آن بوده و معنی فلسفی و دوپهلوی دارد. نویسنده‌ی کتاب در تمامی امور زندگی به خصوص حکمت، گرفتار نوعی تردید بوده و آن را بیهودگی و سبب افزایش غم و اندوه می‌داند و می‌نویسد «دل خود را بر دانستن حکمت و دانستن حماقت و جهالت مشغول ساختم. پس فهمیدم که این نیز در پی باد زحمت کشیدن است. زیرا که در فراوانی حکمت فراوانی غم است و هر که علم را بیفزاید، اندوه را می‌افزاید» (جامعه ۱: ۱۷-۱۸ و ۱۹ و ۲۱، ۱۲: ۸، ۷: ۴). اما این پایان کلام نیست و وی پس از غور و بررسی زیاد در می‌یابد که حکمت بارزتر است «و برتری حکمت بر حماقت مثل برتری نور بر تاریکی است» (جامعه ۲: ۱۳) و «دل مرد حکیم به طرف راستش مایل است و دل نادان به طرف چپش» (جامعه ۱۰: ۲). همچنین حکمت بهره‌ی کسی خواهد بود که در نظر خداوند نیک و درستکار باشد: «زیرا به کسی که در نظر او نیکو است، حکمت و معرفت و خوشی را می‌بخشد؛ اما به خطاکار مشقت اندوختن و ذخیره نمودن را می‌دهد تا آن را به کسی که در نظر خدا پسندیده است بدهد» (جامعه ۲: ۲۶). همچنین حکمت بر اموری چون ثروت برتری داشته و باعث توانایی و حیات است (جامعه ۷: ۱۱-۱۲ و ۱۹).

فهم و دانستن در این کتاب نیز معنی اصلی حکمت است که انسان حکیم به وسیله‌ی آن بینشی در باب امور و رویدادها کسب کرده و از شرارت و بدی که حماقت است دوری می‌کند «پس برگشته دل خود را بر معرفت و بحث و طلب حکمت و عقل مشغول ساختم تا بدانم که شرارت حماقت است و حماقت دیوانگی است» (جامعه ۷: ۲۵) و «کیست که مثل مرد حکیم باشد و کیست که تفسیر امر را بفهمد؟ حکمت روی انسان را روشن می‌سازد و سختی چهره او تبدیل می‌شود» (جامعه ۸: ۱). اما حکمت آفت‌هایی دارد و خطا از جمله‌ی آنها است «حکمت از اسلحه‌ی جنگ بهتر است. اما یک خطاکار نیکویی بسیار را فاسد تواند نمود» (جامعه ۹: ۱۸)، اما اصلی‌ترین مانع حکمت ستم است «به درستی که ستم، مرد حکیم را نادان می‌گرداند» (جامعه ۷: ۷). حماقت نقطه‌ی مقابل حکمت است که اندکی از آن تمام حکمت را از بین می‌برد «مگس‌های مرده روغن عطار را متعفن و فاسد می‌سازد، و اندک حماقتی از حکمت و عزت سنگین‌تر است» (جامعه ۱۰: ۱) و نیز حکیم صاحب بصیرتی است که به آن می‌بیند و راه می‌پوید ولی احمق در تاریکی‌ها قدم برمی‌دارد «چشمان مرد حکیم در سر وی است و احمق در تاریکی راه می‌رود» (جامعه ۲: ۱۴).

از این‌رو، حکمت در این کتاب بیشتر به معنی شناخت، فهم و بینش است و آن برتر از امور دیگری چون دارایی و پادشاهی می‌باشد. قالب فلسفی آن مانع از آن شده که شریعت به عنوان نماد حکمت مطرح شود و مصداق بارز آن راستی و نیکی است و در واقع حکمت داده‌ی الهی است که با راستی و درستی همراه است.

### دوم: حکمت در عهد جدید

عهد جدید به زبان یونانی و توسط شاگردان عیسی و در سده‌های اول و دوم میلادی به نگارش درآمده است. این بخش مختص مسیحیان بوده و مشتمل بر ۲۷ کتاب است که در پنج بخش طبقه بندی شده است: اناجیل، اعمال رسولان، رساله‌های پولس، رساله‌های دیگر و مکاشفه‌ی و رؤیا (میشل، ۴۲-۴۴). در عهد جدید، عیسی به عنوان کلمه و پسر الهی همه مفهومی‌های دینی را تحت الشعاع خود قرار داده و تفسیرهایی که تحت تاثیر فرهنگ یونان و روم در خصوص زندگی و شخصیت عیسی نوشته شده، بر پیچیدگی مسائل بیش از پیش افزوده است. حکمت واژه‌ای است که با سه‌گانه‌ی مبهم مسیحیت، یعنی خدا، عیسی و روح القدس در تعامل است، از این‌رو این واژه در عهد جدید بیش از عهد قدیم خواهان شرح و تفسیر است.

#### ۱- حکمت در اناجیل

*اناجیل* چهارگانه (متی، مرقس، لوقا و یوحنا) به لحاظ محتوا تفاوت اندکی باهم داشته و در بردارنده‌ی سخنان عیسی و گزارش‌هایی از زندگی و کارهای ایشان است. تمام زندگی، کلام و معجزه‌های مسیح نمونه‌ی بارز و آشکار کننده حکمتی است که شگفتی مردم را برانگیخت. همچنین انتخاب او به حکمت در دوران کودکی و حتی قبل از آن و گفتار و کردار حکیمانه‌ی او، شگفتی و حیرت اندیشوران را برانگیخت، چنان که مقوله‌ای با عنوان «حکمت - مسیح‌شناسی»<sup>۱</sup> را مطرح کردند که به بیان شکلی از مسیح‌شناسی می‌پردازد (Rudolf, 1987, 14/9751).

در واقع عیسی که تجلی کامل حکمت الهی است، توانست حکمت عهد قدیم را، که سلیمان نماد کامل آن بود، تصاحب کرده و بر آن غالب آید (متی ۱۲:۴۲، لوقا ۱۱:۳۱). از طرف دیگر در عهد جدید، خود عیسی به مثابه‌ی تجسم حکمت نیز تلقی شده است (لوقا ۷:۳۵؛ متی ۲۳:۳۴-۳۶؛ لوقا ۱۱:۴۹). اما حکمتی که در سخن عیسی به کار رفته

1. wisdom-christology.

به گونه‌ای دیگر است.

عیسی به شاگردان خود در انجام مأموریت و تبلیغ ملکوت خداوند چنین سفارش می‌کند: «مثل مار هوشیار (حکیم) باشید و مثل کبوتر بی‌آزار» (متی ۱۰:۱۶). اینجا حکمت با تبلیغ دین و بشارت منجی گره خورده است و گفته شده است که حواری حکیم باید در تبلیغ، «هوشیار»، «محتاط و دانا» (متی ۱۰: ۲۶) باشد. همچنین، حکمت در *لوقا* (۱۵:۲۱) به معنی قدرت بیان و استدلال در مباحث الهیاتی آمده است و نیز آمده است که از طرف خود عیسی به شاگردانش بخشیده می‌شود. هوشیاری و آماده بودن برای ظهور از دیگر معانی حکیم است. عیسی (ع) در نمونه‌ای دیگر به تفاوت حکیم و غیر حکیم (شریر) اشاره کرده و با اصطلاح غلام حکیم و غلام شریر، تفاوت حکمت و حماقت را در انجام درست رسالت و مأموریت شاگردان بیان می‌کند، شاگردان بایست ایمانداران و همدیگر را تقویت کنند و برای ظهور دوباره‌ی مسیح هوشیار و آماده باشند (متی ۲۴:۴۵-۴۷). ولی «غلامان احمق» از چنین حکمتی، غفلت می‌کنند و آن حماقتی است که ثمره‌ی آن بدی و ظلم است و عذاب و رنج در پی خواهد داشت (متی ۲۴:۴۸-۵۱، و نک: متی ۱:۲۵-۱۲؛ لوقا ۱۲:۴۲). بنابر این درک و تبیین نبوت و نیز فهم و آمادگی برای ظهور نیازمند حکمت است.

براساس آیه‌هایی که یاد شد، درک ژرف سنت و آموزه‌های پیامبران و پذیرش آنها از هرکسی ممکن نیست و نیازمند حکمت و بینش است، و اگر یهود حکمت داشت با یحیی و عیسی نبی چنین و چنان نمی‌کردند. شیوه‌ی زاهدانه‌ی یحیی و زندگی معمولی و به ظاهر دنیایی عیسی را جز کودکان پاک و بی‌آلایش کسی در نمی‌یابد و «کودکان همان کسانی هستند که فروتن و وابسته به روح القدس بوده، اذهانشان باز است» (متی ۱۱: ۲۵ و ۲۶). سادگی کودکان همانند سادگی کبوتران است، و این سادگی و تواضع باعث می‌شود تا خداوند آنها را تحت تعلیم و محافظت خود قرار دهد ولی یهودیان که چنین نبودند با خرد خود سنجیدند و غرور چشم آنها را بست و شیوه‌ی زندگی مسیح را تحقیر و لغزش دانستند. چرا که «حکمت از فرزندان خود تصدیق کرده شده است» (متی ۱۹:۱۱) و «فرزندان» حکمت همان آموخته‌ها و کارهای نیکو هستند که یهود فاقد آن بوده (هیل، متی ۱۹:۱۱) و حکمت پیامبران را برنتابیدند. «از این رو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان پیامبران و رسولان می‌فرستم و پاره‌ای از ایشان را خواهند کشت و بر پاره‌ای جفا خواهند کرد، تا انتقام خون همه‌ی پیامبران که از بنای

عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود. از خون هابیل تا خون زکریا که در میان مذبح و هیکل کشته شد. بلی به شما می گویم که از این فرقه بازخواست خواهد شد» (لوقا ۱۱:۴۹-۵۱) این آیه تنها موردی است که در کتاب مقدس به طور مستقیم به "حکمت خداوند"<sup>۱</sup> اشاره می کند. حکمت خدا، امر رسالت و نبوت را انجام می دهد و پیشگویی می کند که آنها توسط قوم یهود شکنجه و کشته خواهند شد و ادامه می دهد که آنها بازخواست شده و انتقام گرفته می شوند. در اینجا حکمت به مثابه‌ی مامور خداوند است که مقاصد و نقشه‌های الهی را در فرایند سرنوشت بشر بر عهده دارد.

عیسی پس از تایید عهد قدیم و تکمیل آن با آموزه‌های خویش (متی بابهای ۵-۷)، سرانجام عمل بدان احکام را، همانند عهد قدیم، دانایی و حکمت می خواند (متی ۲۴:۷-۲۷). در حقیقت شالوده و بنیان حکمت و ایمان، بندگی و اطاعت است که باید آموخته شود و حکیم کسی است که کارآزموده و بدون خطا و لغزش است، از این رو، خداوند او را با گرفتاری و بلا کارآزموده می کند (هیل، متی ۲۷:۷). رسالت عمده‌ی یحیی نیز، «آماده کردن یهودیان برای پذیرش خداوند، یعنی مسیحا و نجات دهنده ایشان بود...» (تفسیر کاربردی لوقا ۱:۱۷). او کسی معرفی شده است که با روح ایلیا باز خواهد گشت و «نافرمانان را به حکمت عادلان خواهد گردانید» (لوقا ۱:۱۷). وجه شبه بارز ایلیا و یحیی، زهد و تقوا و خداترسی است که در شیوه‌ی زندگی و دعوت آنها آشکار است. یحیی نیز همچون ایلیا مردم را از عدالت و قهر خداوندی بیم می داد. و گناهکاران را به توبه و تقوا فرا می خواند؛ حکمت عادلان، ترک گناه و طاعت خداوند یا همان تقوای الهی است، که این دو منادی آن بودند، چرا که تقوا آغاز حکمت است (امثال ۱:۷، نک: تفسیر کاربردی، لوقا ۱:۱۷).

## ۲- حکمت در آثار پولس

۲-۱ **توحید و سرشت حکمت:** در عهد جدید، سیزده نامه به پولس منسوب است که بیشتر آنها در خطاب به کلیساها و پاره‌ای به اشخاص نگاشته شده است. مفهوم حکمت، همانند ایمان مسیحی، در نوشته‌های وی اهمیت و تحول اساسی داشته است. وی گرچه در برخی موارد حکمت را در مفهوم متعارف خود به کار برده ولی در بیشتر نوشته‌های پولس، حکمت مفهومی متفاوت داشته و مسیح همه کاره‌ی حکمت و ایمان بوده و در

1. wisdom of God.

تبیین و توجیه آن دچار تناقضهایی گردیده است.

توحید کلمه‌ای است که در سرشت حکمت است و شریعت از لوازم اصلی آن است که آدمی را از خطا باز داشته و به درستی رهنمون می‌شود. پولس به وجود خداوند اذعان دارد (رومیان ۱: ۱۹-۲۰) و ستایش و شکر خداوند را حکمت و در مقابل شرک و بت پرستی را نشان نادانی معرفی می‌کند (رومیان ۱: ۲۱ و ۲۴). اعتقاد پولس این است که به دور از خداوند (شناخت و عبادت او)، حکمت و دانایی وجود ندارد بلکه نادانی است و آنها که خدا را نشناخته و باور ندارد نه حکیم بلکه احمق هستند (رومیان ۱: ۲۲). اما کدام خداوند؟ پولس گر چه شرک و بت پرستی را محکوم می‌کند ولی توحید مشخصی را چنانچه پیامبران بیان داشته‌اند، معرفی نمی‌کند.

شریعت از اصول اساسی حکمت بوده و احکام و دستورات آن شاکله‌ی حکمت عملی می‌باشند، پولس بر این امر واقف بوده و کتابهای مقدس را آموزنده‌ی حکمت (تیموتائوس ۳: ۱۵) و آیه‌های شریعت را از مصادیق حکمت خوانده است (کولسیان ۲: ۱۶-۲۰). وی به یهودیان خرده می‌گیرد که داشتن شریعت کافی نیست، باید مطابق آن زندگی کرد (رومیان ۲: ۱۷-۲۲). و از ناپاکی یهودیان است که دل سپرده خداوند نبودند و در زبان و ظاهر خداپرست بودند (رومیان ۱۰: ۱۰). سرانجام پولس در آخرین سخنان خود در نامه به رومیان سفارش می‌کند که «در نیکویی دانا و در بدی ساده دل» (رومیان ۱۶: ۱۹). در اینجا باز بر بعد عملی و دینی حکمت که مراقبت بر راستی و نیکی است، تاکید شده است.

اما وی در تناقضی آشکار با شریعت مخالفت کرده و آن را بی‌بهره دانسته، معتقد است که احکام عهد قدیم با آمدن عیسی بی‌اعتبار شده‌اند (کولسیان ۲: ۱۶ و ۱۷) و آنها به ظاهر حکمت هستند ولی تاثیری در تسلط بر هوش و افکار ندارند و شخص را مغرور و خودپسند می‌کنند (کولسیان ۲: ۲۳)؛ و در مقابل، آموزه‌های مسیح را حکمت دانسته و می‌نویسد: «کلام و تعالیم مسیح را به یاد آورید و بگذارید سخنان او زندگی تان را بارور سازد و شما را حکمت آموزد» (کولسیان ۳: ۱۶). وی حتی با یهودیانی که پیرو شریعت و حکمت تورات بودند مشکل پیدا کرد، از این رو پس از اختلاف با حواریون، بشارت غیر یهودیان را بر عهده گرفت و دایره‌ی فعالیت جانشین موسی یعنی پطروس شمعون را بسیار محدود کرد (غلاطیان ۲: ۱۱-۱۲).

اما آموزه‌ی تعلیم مسیح کدام بود؟ عیسی عهد قدیم را تایید و آموزه‌های خود را کامل کننده آن دانسته (متی ۵: ۱۷ و نک: بابهای ۵-۷) و در موعظه‌ی بالای کوه، اخلاق و شریعت و عمل به آن را حکمت و دانایی خوانده است (۷: ۲۴-۲۷)؛ «نه هر که مرا "خداوند، خداوند" گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده‌ی پدر مرا که در

آسمان است به جا آورد» (متی ۷: ۲۱). همچنین مسیح در عمل نیز به شریعت موسی وفادار بود و تمامی رسمهای شریعت را به جا می‌آورد (لوقا ۲: ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۹، ۱۶: ۱۷)؛ مسیح روزه می‌گرفت (متی ۴: ۱ و ۲) و نماز می‌گزارد: (مرقس ۱: ۱۶، متی ۱۴: ۲۳) و آن را تبلیغ می‌کرد (متی ۲۶: ۴۱). مسیح بنا بر فرمان همین شریعت در روز هشتم زاد روز، ختنه کرده و پدر و مادرش، قربانی لازم را تقدیم نمودند (لوقا ۲: ۲۱-۲۳)؛ ایشان حتی مالیات خانه‌ی خدا (هیکل) را نیز می‌پرداختند (متی ۱۷: ۲۴).

**۲-۲ حکمت و جهالت موعظه:** پیچیده‌ترین و بحث برانگیزترین مطلب در باره‌ی حکمت مسیح در متن نامه‌ای است که پولس رسول به ایمانداران کلیسای قرنتس نوشته است. در این بخش دگرگونی کامل در مفهوم حکمت را می‌توان دید. پولس این نامه را در شهر افسس و حدود سالهای ۵۵ یا ۵۶ میلادی نگاشته است. شهر قرنتس در شمال یونان و غرب آتن واقع است و در آن دوره بر سر شاهراه تجاری قرار داشت. به دلیل تجاری بودن شهر رفت و آمد در آن زیاد و فساد و بی‌بند و باری اخلاقی تمام شهر را پر کرده بود، طوری که اصطلاح «زندگی حقارت بار» در مورد آن شهر مشهور بود. از طرف دیگر به دلیل نزدیکی به آتن، کلیسای قرنتس رنگ و بوی حکمت و فلسفه یونان به خود گرفته بود و مدعیان حکمت در کلیسا فخرفروشی کرده و زمینه را برای جدایی تفرقه در کلیسا فراهم آورده بودند و این نامه پاسخی است برای حل این دو مشکل عمده (فساد و تفرقه) که گریبان گیر ایمانداران قرنتس بود (رساله اول به قرنتیان ۳). پولس در پاسخ به این مسأله‌ها، اصل بشارت خویش و حکمت مربوط به آن را بیان می‌کند و آن عبارتست از نجات بخشی از طریق صلیب و ایمان به مسیح و حکمت منسوب به آن (نک: اول قرنتیان ۱: ۱۷-۳۱). پولس تحت تاثیر مسأله‌ها و مشکلاتی که ایمانداران قرنتس با آن روبه رو بودند و با توجه به بشارت خاصی که در باب ایمان به مسیح و صلیب داشت، مقدماتی را فراهم آورده و نظریه‌ی اصلی خودش را چنین بیان می‌کند که «جهالت موعظه» تنها راه نجات است: «زیرا که چون برحسب حکمت خدا، جهان از حکمت خود به شناخت خدا نرسید، خدا بدین رضا داد که به وسیله‌ی جهالت موعظه، ایمانداران را نجات بخشد» (اول قرنتیان ۱: ۲۱). برخی معتقدند که این آیه «در برگیرنده‌ی کل فلسفه تاریخ و محتوای تمام کتابهای تاریخی است. ما نباید به طور سطحی به این آیه بنگریم، بلکه باید به طرز ژرفی به این حقایق عالی بیندیشیم» (دونالد، اول قرنتیان ۹). تناقض در این عبارت در اوج است؛ نخست این که طبق کتاب و سنت الهی چنین نیست که انسان به حکمت خویش به نجات دست یابد و همه‌ی

مومنان نیز می‌دانند که انسان به حکمت خویش به شناخت خدا و نجات دست یابد، که اگر چنین بود خدا پیش از آن پیامبری نمی‌فرستاد و انسان به عقل خویش تکیه کرده و هیچ دینی را برای نجات خویش قبول نمی‌کرد. دوم اینکه منظور از «موعظه» همان موعظه‌ی صلیب است و اعتقاد پولس این است که مصلوب شدن و قیام مسیح، قدرت بخشودگی گناهان و انفاق زندگی جاودانی را دارد (نک: اول قرنتیان ۲: ۱، ۴-۵، ۱۳)، اما چنین آموزه‌ای نه در دین مطرح شده بود، نه از آموزه‌های عیسی بود، و هیچ عقل و حکمتی نمی‌توانست آن را قبول کند.

پولس خود نیز می‌دانست که چنین ادعایی مطلوب شریعت یهود و حکمت یونانیان نیست، پس آن را «جهالت» و «لغزش» خواند؛ «چونکه یهود آیتی می‌خواهند و یونانیان طالب حکمت هستند. از این رو ما به مسیح مصلوب وعظ می‌کنیم که یهود را لغزش و امته‌ها را جهالت است» (اول قرنتیان ۱: ۲۲-۲۳). «عیسی مسیح، برای یهودیان لغزش بود. یعنی اینکه، صلیب عاملی بود که مانع ایمان آوردن ایشان می‌گشت. یهودیان نمی‌توانستند قبول کنند که منجی موعود آنها مانند جنایتکاری، بر صلیب جان داده باشد. برای یهودیان، کشته شدن منجی موعود ایشان بر روی صلیب، امری غیرقابل قبول و حتی کفرآمیز بود. حتی زمانی که عیسی مسیح بر روی صلیب آویزان و در حال نزع بود، یهودیان او را ریشخند کرده و به وی اهانت می‌نمودند (نک به: انجیل متی ۲۷: ۴۱-۴۲؛ انجیل مرقس ۱۵: ۳۱-۳۲). و از سوی دیگر، برای امته‌ها، یا طوایف غیریهودی، فکر اینکه منجی جهان، بر صلیب جان دهد، فکری احمقانه و جهالت بود. این عقیده که پسر خدا به جهان آمده، مانند یک جنایتکار بر صلیب اعدام شود، ریشخندآمیز و حماقت محض بود..» (هیل، اول قرنتیان ۱: ۲۳).

پولس برای اینکه حکمت مربوط به مسیح و صلیب را قابل قبول بیان کند، نخست به نفی و بیهوده بودن حکمت انسانی و زمینی می‌پردازد: «زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، از این رو نزد ما که ناجیان هستیم قوت خداست. زیرا مکتوب است: حکمت حکما را باطل سازم و فهم فهیمان را نابود گردانم. کجا است حکیم؟ کجا کاتب؟ کجا مباحث این دنیا؟ مگر خدا حکمت جهان را جهالت نگردانیده است؟ زیرا که چون بر حسب حکمت خدا، جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید، خدا بدین رضا داد که به وسیله‌ی جهالت موعظه، ایمانداران را نجات بخشد» (اول قرنتیان ۱: ۱۸-۲۰). در این آیه‌ها پولس برای اثبات مدعای خود و این که حکمت انسانی باطل است و نجات از

راه آن ممکن نیست، به عهد قدیم و پیشگویی اشعیا استناد می‌کند: «حکمت حکما را باطل سازم و فهم فهیمان را نابود می‌گردانم» (اشعیا ۲۹:۱۴)؛ و این استدلالی نادرست است، چرا که این امر الهی مربوط به زمانی بود که یهودیان به احکام و شریعت خداوند در ظاهر پایبند بودند ولی در باطن، دلشان با خداوند نبود، (اشعیا ۲۹:۱۳) از این رو، خداوند فهم حکمت آنها را از بین برد؛ در واقع این آیه‌ها اشاره به اهمیت شریعت و احکام الهی دارند که عدم رعایت آن، حکمت را باطل خواهد ساخت، ولی پولس نکته‌ی مقابل آن را استفاده کرده است.

همچنین برای بیهوده نشان دادن حکمت انسانی از همان آغاز سخن و از خود شروع می‌کند که برای تبلیغ و بشارت، از ابزار حکمت و بیان حکمتی استفاده نمی‌کند، مبدا که از اهمیت و تاثیر بشارت صلیب کاسته شود، چرا که حکمت حقیقی مسیح و صلیب است (اول قرن‌تیاں ۲:۱-۵). ادعای پولس این است که از کلمات زیبا و فلسفی (حکمت انسانی) دوری می‌کند، تا از نیرومندی پیام ساده صلیب مسیح کاسته نشود: «زیرا که مسیح مرا فرستاد، نه تا تمیید دهم بلکه تا بشارت رسانم، نه به حکمت کلام مبدا صلیب مسیح باطل شود» (اول قرن‌تیاں ۱:۱۷). به اعتقاد پولس پیام خدا دربردارنده‌ی قدرت روح خداست و بیان ساده و به دور از حکمت، به این دلیل است که ایمان مردم بر خود خداوند استوار گردد نه بر حکمت انسان، از این رو ایشان، صلیب و نجات به واسطه‌ی آن را نه برای عاقلان یونان و دیندارانی چون یهود، بلکه خاص انسان‌های روحانی و ایمانداران می‌داند، به خاطر همین «مسیحیان قرن‌تس خود از قشر روشنفکر جامعه نبودند. آنها نه با فلسفه پرطمطراق بلکه با انجیل نجات یافته بودند» (تفسیر ایمانداران، اول قرن‌تیاں ۱۰).

ایمان در کلام پولس نقش نجات را بر عهده دارد و همین ایمان کلید درک حکمتی است که در «جهالت موعظه» نهفته است و آن نه به راه عقل که به مکاشفه‌ی روحانی ممکن است؛ و اشاره می‌کند که ذکر صلیب برای کسانی که ایمان ندارند و به سوی هلاکت پیش می‌روند، حماقتی بیش نیست، ولی برای نجات یافتگان که همان ایمانداران یا انسانهای روحانی هستند، صلیب نشانه‌ی قدرت خداوند است (نک: اول قرن‌تیاں ۱: ۱۸-۶). در واقع پولس جز ایمان و مکاشفه راهی برای اثبات مدعای غیر عقلانی خود نداشت.

**۲-۳ مسیح، حکمت خدا:** مسیح اصل اساسی ایمان و حکمت پولسی است و این همه استدلال برای این بود که «دعوت شدگان را خواه یهود و خواه یونانی مسیح قوت خدا و حکمت خداست» (اول قرن‌تیاں ۱: ۲۴)، اما حکمت بودن عیسی و به عبارتی تجسم



حکمت در عیسی، مخالف حکمت یهود و فلاسفه یونانی و خرد متعارف است و در کلام مسیح هیچ ادعایی مبنی بر خدا بودن، پسر خدا بودن و یا قوت و حکمت خدا بودن، وجود ندارد. عیسی حکمت خود را، نه با خدا، که با حکمت انسانی چون سلیمان مقایسه می‌کند (متی ۱۲: ۴۲) و خبری از صلیب و فدیة نیست. عیسی خود را «پسر انسان» می‌خواند، به صحبت با دیگران مشتاق و به یادگیری مذهب علاقه‌مند بود (لوقا ۲: ۴۸-۴۹). خود می‌گوید که از سوی خدا فرستاده شده و مقید به اجرای کامل احکام الهی است. الوهیت و انسان بودن مسیح اصل اساس مناقشه‌های مسیحیت را شکل می‌دهد. برخی اندیشوران معتقدند که مسیح تا اواسط سده‌ی دوم میلادی خدا شمرده نمی‌شد. فرقه‌ی «ابیونی‌ها» دلیل متقنی است بر این اختلاف؛ همچنین فیلسوفان یونان که به خاستگاه سرمدی معتقد بودند، الوهیت مسیح را بی‌معنا و هولناک می‌دانستند (گریدی، ۴۰-۵۰).

تنها دلیل پولس برای اثبات این که جهالت موعظه، حکمت کامل است، منسوب کردن آن به خداوند بود و این که خداوند با گزینش جاهلانی که به جهالت موعظه ایمان می‌آورند، خواسته است تا حکمای بی‌ایمان و مغرور را تحقیر کند: «زیرا که جهالت خدا از انسان حکیمتر است و ناتوانی خدا از مردم، تواناتر. زیرا ای برادران دعوت خود را ملاحظه نمایید که بسیاری به حسب جسم حکیم نیستند و بسیاری توانا نی و بسیاری شریف نی، بلکه خدا جهال جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان جهان را برگزید تا توانایان را رسوا سازد، و خسیسان دنیا و محقران را برگزید، بلکه نیستی‌ها را تا هستیها را باطل گرداند. تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند. از این رو از او شما هستید در عیسی مسیح که از سوی خدا برای شما حکمت شده است و عدالت قدوسیت و فدا. تا چنانکه مکتوب است هر که فخر کند در خداوند فخر نماید» (اول قرنتیان ۱: ۲۵-۳۱). بنابراین پولس ایمان و حکمت متعارف را جهالت اعلام می‌کند تا «جهالت موعظه» را حکمت کامل معرفی کند، و آن حکمتی است بر محوریت مسیح و صلیب که تنها بر اساس ایمان و از طریق مکاشفه‌ی روحانی ممکن است. از این رو گروه‌هایی در قرن‌تیه و غلاطیه با او مخالفت کردند و حتی پس از مرگش بسیاری از یهودی - مسیحیان آموزه‌های او را رها کرده و آن را اسطوره سازی و دریافتی رمزی خواندند (گریدی، ۴۷). حتی زمانی که خواست مطابق فلسفه یونانی، آموزه‌هایش را برای مردم آتن بیان کند، جز معدودی، او را دیوانه خوانده و ریشخند کردند (اعمال رسولان ۱۷: ۳۴-۱۶). به همین دلیل پولس سخنان خود را به دور از حکمت و خرد تبلیغ کرد و بیشتر آموزه‌های

او رنگ عرفانی و رمزی به خود گرفت که در فرهنگ عرفانی عامه‌پسند یونان و روم آن زمان رواج داشت و مکتب گنوسی از جمله آنهاست. پولس اینچنین با دگرگون ساختن مفهوم عقل و حکمت و نادیده گرفتن شریعت یهود و از طرف دیگر با تغییر اصول مسیحی و طریق نجات و تطبیق آن با فرهنگ عرفانی و رمزی آن دوران، توانست مسیحیت پولسی را در اروپا گسترش دهد.

**۲-۴ حکمت و یافتن نقشه‌ی خدا:** پولس در رومیان (۱۱:۱۳-۳۳) به نجات و تعلق گرفتن فیض و رحمت خداوند به غیر یهودیان اشاره می‌کند و این را همان سر و راز الهی دانسته، خداوند را به دلیل دانش و حکمت عظیم و غیر قابل درک او ستایش می‌کند. در عهد جدید حکمت و کشف و شهود، که ورای عقل زمینی است، در مواردی در کنار همدیگر و مترادف با هم به کار برده شده است. همچنین وی در نامه‌ی افسسیان ماجرای صلیب و نجات انسان از این طریق را، به مثابه‌ی حکمت خداوند اشاره می‌کند (افسسیان ۱: ۷ و ۸) و معتقد است که این همان نقشه‌ی خداوند است که از زمان‌های دور طرح کرده بود و در مسیح آشکار ساخت، و نقشه‌ی خدا این بود که همه‌ی مردم جهان را در مسیح گرد آورد تا همواره با خداوند به سر برند (افسسیان ۱: ۹-۱۱). وی ادامه می‌دهد که درک همین موضوع که عیسی مسیح کیست و چه رسالتی داشت، وابسته به روح حکمت و کشف است و از خداوند چنین عطایی را خواستار است (افسسیان ۱: ۱۷).

پولس درباره‌ی نقشه‌ی خداوند چنین می‌گوید: «که آن در قرن‌های گذشته به بنی آدم آشکار نشده بود، بطوری که الحال بر رسولان مقدس و انبیای او به روح مکشوف گشته است، که امت‌ها در میراث و در بدن و در بهره وعده‌ی او در مسیح به وساطت انجیل شریک هستند» (افسسیان ۳: ۶ و ۵). و آن نقشه در گذشته به هیچ کس آشکار نگشته بود تا بعد از اتحاد یهود و غیر یهود در کلیسا، تمام فرمانروایان و قدرت‌های حاکم در آسمان، به کمال و عمل حکمت او پی ببرند و این همان نقشه‌ی خداوند است که بوسیله‌ی مسیح عملی شد (افسسیان ۳: ۹-۱۱). نقشه‌ی خدا و کشف آن از مفاهیم پیچیده در نوشته‌های پولس است که درک آن خارج از وادی عقل و برهان، منوط به حکمت الهی تلقی شده است و حکمت حکیمان در برابر این آموزه جهالت و حماقت است، چرا که به اعتقاد پولس طریقی برتر از طور خرد انسانی می‌باید تا این راز و نقشه‌ی الهی گشوده شود. به همین دلیل پولس دعا می‌کند تا خداوند به آنها حکمت عطا فرماید تا از آن طریق عیسی مسیح، رسالت و فداکاری‌های او را به وضوح فهمیده شود (افسسیان ۱: ۱۷-۲۱ و کولسیان ۱: ۹).

زبان تمثیل باعث نهان ماندن راز از کسانی است که سخت دلی آنها مانع از درک آن می‌شود (مرقس ۴: ۱۲)، اما راز امری محرمانه نیست (مرقس ۱: ۱۵؛ ۴: ۱۵) و برای کسانی که «گوش شنوا دارند» روشن و آشکار است (متی ۱۳: ۹، ۴۳). اما در این عبارات و مثلها ارتباطی بین اسرار ملکوت با صلیب و آنچه که پولس درباره‌ی نقشه‌ی نجات بیان می‌کند وجود ندارد. پولس آموزه‌های خود را، که همه با محوریت مسیح شکل گرفته‌اند، به دور از حکمت انسانی و منوط به حکمت الهی دانسته، که درک آن از طریق ایمان و مکاشفه روحانی ممکن است.

**۵-۲ حکمت پولسی:** حکمت از مفاهیم کلیدی رسالت پولس است و در نوشته‌های او، درک ایمان، مسیح، صلیب، نقشه‌ی نجات غیر یهود، پسر خدا، قوت و حکمت خدا و غیره، همه و همه وابسته به درک حکمت است. اما وی معتقد است، کسب همین حکمت از طریق ایمان است و فهم آن نیز از طریق ایمان صورت می‌پذیرد و این یک دور باطل است که عقل و اراده آدمی را نادیده می‌گیرد.

مصدق اصلی و مضمون عمده‌ی حکمت خداوند از نظر پولس، عیسی مسیح است، چرا که نقشه‌ی نجات، صلیب او و خود مسیح، نماد نجات و رستگاری است (اول قرن‌تین ۱: ۳۰). به اعتقاد پولس، کارکرد ایمان به مسیح و سکونت روح القدس در شخص روحانی، همانند حکمت است که از هوای نفس و گناه باز می‌دارد (رومیان ۸: ۱۳-۱۴). مسیح همان سر خداست و شناخت او یعنی دست یافتن به «تمامی گنجینه‌های حکمت و علم مخفی» (کولسیان ۲: ۳). در واقع، آموزه‌های مسیحیت در آثار پولس، نه از حکمت انسانی بلکه از خود مسیح است، چرا که تنها «مسیح قدرت و حکمت خداوند» است (اول قرن‌تین ۱: ۲۴). مسیح در واقع، شاگله‌ی اصلی نهاد نظری و عملی مسیحیت است و گفته شده است که «حکمت خارج از مسیح حماقت محض است؛ عدالت خارج از مسیح گناه و محکومیت است؛ قدوسیت خارج از مسیح ناپاکی و گناه است و نجات خارج از مسیح اسارت و بردگی است» (تفسیر ایمانداران، اول قرن‌تین، ۱۱). این باور نتیجه‌ی الوهیت مسیح و مخالفت با آموزه‌ها و شریعت یهود بود و آن مسیحیتی است که پولس آن را عرضه داشته است.

ولی مخالفان پولس که مسیحیان یهودی‌الاصل بودند، الوهیت مسیح را قبول نداشتند و بر انجام شریعت موسوی تأکید می‌کردند. آنان مسیح را یکی از بزرگ‌ترین پیامبران خدا و همان مسیح منتظر می‌دانستند، اما با این همه، او را مانند دیگر انسانها به شمار می‌آوردند. با این که از اهمیت این گروه در سال ۷۰ میلادی کاسته شد، اما از

درون آنها فرقه‌ی «ابیونی»ها ظهور کرد؛ فرقه‌ای که تا قرن چهارم نیز رواج داشت. ابیونی‌ها عیسی را مسیح می‌دانستند، ولی اعتقاد به الهی بودن او را رد می‌کردند. آنها پولس قدیس را به جهت این آموزه که عیسی پسر خداست، کافر می‌دانستند؛ چرا که معتقد بودند عیسی انسانی بیش نیست (گریدی، ۴۲-۴۴). نینین اسمارت می‌نویسد: عیسی «با تمامی انتقادهایی که از فریسیان و کاتبان می‌کرد، یهودی پارسایی بود که تورات را در جوهره‌ی اصلیش مراعات می‌کرد و خود را تحقق بخش تورات، نه تخریب کننده‌ی آن، می‌دانست» (اسمارت، ۸۳/۲).

با اندکی تحقیق در عهد جدید می‌توان به این نتیجه رسید که نه تنها حضرت عیسی شریعت یهود را باطل نمی‌داند، بلکه بر انجام آن پافشاری می‌کند و آثار این پافشاری در گفتار و کردار ایشان آشکار است. البته ایشان همیشه از اهمیت توجه به باطن شریعت و بسنده نکردن به ظاهر آن سخن گفته است و افراد را به پیروی از شریعت واقعی و دوری از ظاهر شریعت فرا خوانده است.

ویل دورانت معتقد است که پولس باورهای شرک‌آلود اقوام مختلف را رنگ مسیحی داد، و از این رو مسیحیت شرک را از بین نبرد، بلکه آن را در شکلی دیگر نمایان ساخت (دورانت، ۳/۶۸۹، ۶۹۶).

گرچه بیشتر مسیحیان پولس را همدریف با پطرس دانسته‌اند، ولی یهودیان وی را مرتد یهودی خوانده‌اند (م. م ۱۶) و حتی کسانی که صداقت و ایمان پولس را قبول دارند معتقدند که پولس عقاید مهم دیگری را از خود اضافه کرده و مسیحیت آمیزه‌ای از آموزه‌های پولس و عیسی است (تیواری، ۱۵۴/۲).

سخن نیچه درباره‌ی پولس تامل برانگیز است، وی معتقد است که پولس از طرفی بنیانگذار واقعی مسیحیت، و از طرف دیگر بزرگترین تحریف کننده آن می‌باشد، نیچه معتقد است: «اساساً یک مسیحی وجود داشت و او بر روی صلیب مرد. بشارت بر روی صلیب مرد» (کونگ، ۱۷/۲).

پولس از حواریون نبود، مسیح را ندید و هیچ یک از آموزه‌های او را نشنید، و از همان ابتدا با حواریون مخالفت کرده و مسیر خود را جدا کرد. نه ایمان آوردن پولس به طریق برهان و عقل بود، نه بیان و شیوه‌ی بشارت و تبلیغ او به طریق حکمت، همچنین نه محتوای سخنان او براساس خرد و حکمت متعارف است، نه مفهوم حکمتش. در حقیقت پولس با صغری و کبری کردن مفاهیم دین و حکمت، انگاره‌ها و برداشت‌های خود را در کالبد دین وارد کرد. پولس راه نجات و حقیقت را تنها در مسیح دید و شریعت و احکام دین را برای نجات و رستگاری کافی ندانست. تناقض در چهره‌ی

حکمتی که پولس به توصیف آن می‌پردازد کاملاً نمایان است و این تناقض بیشتر به دلیل محتوای غیر منطقی، شیوه‌ی بیشتر مکاشفه‌ای، و ساختار صرفاً ایمانی بشارت او، و از طرف دیگر لزوم بیان انسانی و خردمندانه برای مردم عصر خویش است.

### ۳- حکمت آسمانی و حکمت زمینی

در عهد جدید، یعقوب در برابر پولس که نماینده‌ی مسیحیت رواج یافته در خاستگاه فرهنگ یونانی است، نماینده‌ی گرایش مسیحیت یهودیت‌گرا است. یعقوب نیز حکمت را فهم و بینشی می‌داند که از سوی خداوند عطا می‌شود: «اگر کسی از شما نیازمند به حکمت باشد، پرسش بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطا می‌کند و ملامت نمی‌نماید و به او داده خواهد شد» (یعقوب ۱: ۵). کلام یعقوب با پولس کاملاً متفاوت است و او حکمت را بیشتر از جنس عمل و متفاوت‌تر از حکمت منسوب به مسیح بیان می‌کند. وی آن را منوط به «سیرت نیکو» می‌داند و بر بعد عملی آن تاکید می‌کند. برخلاف پولس، یعقوب حکمت را مستقیماً با ایمان به مسیح و صلیب مرتبط نمی‌سازد و تقریباً جدای از آن و بیشتر شبیه عهد قدیم به جنبه‌ی اخلاقی و دینی آن تاکید دارد. از نظر وی حکمت دوگونه است؛ «حکمتی که از بالا است»، و آن «اول طاهر است و بعد صلح آمیز و ملایم و نصیحت‌پذیر و پر از رحمت و میوه‌های نیکو و بی‌تردد و بی‌ریا» (یعقوب ۳: ۱۷). «بی‌تردد» در تفسیر کاربردی، بدون تعصب (هیل، ذیل، ۳: ۱۷) و در ترجمه‌ی تفسیری «صمیمی و بی‌ریا و بی‌پرده» معنی شده است.

با این خاستگاه، حکمت آسمانی، پاک و مقدس است، و با خود طهارت و پاکی قلب‌ها را به همراهی دارد. از جنگ و جدال و نزاع بیزار است و آرزوی صلح و آرامش را برای همگان دارد و خودش نیز در اثر معارف سنگین خویش در باب هستی و آگاهی از حکمت امور، آرام و متین و به دور از خودنمایی و بحث‌های بیهوده است. بنابراین، او را نرم‌خو و متواضع (ملایم) می‌یابی، که دلی مهربان، قلبی پندپذیر دارد، چرا که پند و نصیحت، حکمت است و حکمت قلب و روح او را زنده می‌کند و این برای او مهمترین امور است. همچنین حکمت آسمانی رحمت و میوه‌های نیکو یعنی عطایا یا ثمرات روح القدس را به همراه دارد.

در مقابل حکمت یاد شده، حکمتی قرار دارد که «از بالا نازل نمی‌شود» سرچشمه‌ی آسمانی ندارد، بلکه انسانی است و آن انسانی است که «در دل خود حسد تلخ و تعصب» دارد (۳: ۱۴ و ۱۶). این نوع از حکمت خاستگاه تمام زشتی‌ها، فساد، تفرقه و حکمت

«دنیوی و نفسانی و شیطانی» است، از این رو خاستگاه چنین حکمتی نه خدای قدوس، بلکه دل سرشار از حسد و تعصب است که چشم حقیقت بین انسان را کور ساخته و باعث گمراهی در اندیشه و معرفت و نیز لغزش و فساد در کردار و گفتار و بدتر از همه غرور و تکبر می‌شود و این مسیری است که به شقاوت و هلاکت منتهی می‌شود. قلبی که تکبر دارد عبرت و معرفت را بر نمی‌تابد و آموزه و موعظه تنها بر قلب‌های متواضع موثر است و «سر خداوند با ترسندگان است» (مزمور ۱۴:۲۵).

#### ۴- کتاب مکاشفه

کتاب مکاشفه آخرین بخش و از نظر تفسیر دشوارترین بخش کتاب مقدس است. یوحنا بشارت خویش را که بیشتر بر رویدادهای آخرالزمان اشاره دارد، به زبان نمادین نوشته است، تا دشمنان به آن پی نبرند (میشل، ۵۸). در کتاب مکاشفه چهار مورد کلمه حکمت به کار رفته است که در یک مورد به حکمت خداوند در کنار دیگر صفت‌های وی اشاره شده است (مکاشفه ۱۲:۷) و آنها صفت‌هایی هستند که «بره خداوند» (عیسی مسیح) به دلیل صلیب شایستگی پیدا کرد تا آن صفت‌ها را دریابد (مکاشفه ۱۲:۵). در باب ۵ به طومار رویدادهای آینده که با لعنت، مهر و موم شده است (مکاشفه ۱:۵). اشاره شده که کسی جز مسیح، به دلیل رنج صلیب، شایستگی گشودن آن رازها را پیدا نکرد (مکاشفه ۵:۵) و فرشتگان از این امر خوشحال شده و چنین سرودند «که به آواز بلند می‌گویند: شایسته است بره‌ی ذبح شده که قوت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بیابد» (مکاشفه ۱۲:۵). در اینجا به معنای خاصی از حکمت اشاره نشده است ولی می‌توان گفت بر اساس سه‌گانگی مسیحی اینها همان صفت‌های پدر و روح القدس است که مسیح شایستگی آنها را به دلیل صلیب پیدا کرده است، بنابراین، حکمت مسیح همان حکمت خداوند است.

در دو مورد دیگر نیز حکمت به معنی فهم و هوش بوده و با راز و گشودن راز ارتباط مستقیم دارد. در یکی از آنها یوحنا به «جانوری از دریا» اشاره می‌کند و بعد از توصیف آن سرانجام چنین می‌گوید: «در اینجا حکمت است. پس هر که فهم دارد، عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش ششصد و شصت و شش است» (مکاشفه ۱۸:۱۳). همچنین در باب ۱۷ رویایی را بیان کرده و گشودن راز آن را از طریق حکمت می‌داند (مکاشفه ۹:۱۷).

#### مقایسه و نتیجه‌گیری

در کتاب مقدس، معنا و مصادیق حکمت در پنج دسته عمده طبقه‌بندی می‌شود:

۱- فهم، درایت	اموری از قبیل قضاوت، عدالت، ولایت و حکومت، رای و نظر را در بر می‌گیرد.
۲- علم و معرفت	معارفی چون شریعت، عرفان، فلسفه، کلام، کیمیا، نجوم، تعبیر خواب، هنر، صنعت را شامل می‌شود
۳- اخلاق خاص	تقوی، پاکی، صبر و حلم، راستی و درستی، و فرزاندگی و خردمندی از جمله این مقوله می‌باشند.
۴- امور الهی	امور مربوط به خداوندی است مانند مشیت الهی، وحی، قضا و قدر، و عدل الهی، کلمه و امر الهی.
۵- امر وجودی و عینی	حکمت در آن به صورت یک شخص، ذات یا اله تعین یافته است.

همه‌ی مفهومی‌های یاد شده، در قلمرو فلسفه نیز بحث می‌شود و تنها ممیز حکیم از فیلسوف، توحید و التزام عملی حکیم است. بدون وجود حق تعالی، این مفاهیم فاقد معنای ارزشی و حکمتی می‌باشند، به عبارتی حکمت حجیت و اعتبار خود را از خداوند دارد. شناخت خدا و فهم اراده‌ی خداوند و نیز نبوت و شریعت تنها مواردی هستند که در بیشتر بخشهای کتاب مقدس، جز آثار پولس، از حکمت جدا نبوده و به شکلی در مفهوم آن دخیل بوده‌اند. در واقع حکمت خداوند از طریق خلق او و نیز تدبیر او در عالم پدیدار بود و همه‌ی کوشش پیامبران و حکیمان الهی این بوده تا از راه حکمت و شریعت الهی، راه نجات و سعادت را برای مردم فراهم سازند. این چنین حکمت در گفتار و کردار حکیمان و پیامبران الهی، که الهامی از سوی خداوند و یا نتیجه‌ی اندیشه‌ی ژرف آنان در کائنات بود، مکشوف یا معلوم گردید. اگر چه حکمت مضمونهای غیر دینی چون دانش فراگیر در مورد کائنات، و علوم و فنون را نیز شامل می‌شود، ولی در اصل جدای از دین و اراده خداوندی نیست. فهم و عمل به احکام و امر خدا باعث حکمت است و در حقیقت خداوند و کلام او مبنا و میزان حکمت می‌باشد.

در کتاب مقدس خدا در رأس حکمت و پیامبران در رأس حکیمان قرار می‌گیرند و فهم و درایت که معنای عمده‌ی حکمت انسانی است، عبارتست از بینشی که بر مدار حق است و غیر از حق، باطل و گمراهی است. حکمت به معنی فن و دانش گرچه کاربرد زیادی در تورات داشته ولی این معنا به مثابه‌ی مصداق حکمت است و معنای اصلی آن در عهد قدیم همان بینش الهی است که نظر و عمل حکیم را صلاح و استواری

می‌بخشد. حکمت در عهد قدیم به مثابه‌ی صفت خداوند تلقی شده، یا به دلیل ارزش آن، تشخص یافته و در کنار یهوه و به عنوان عامل او در امر آفرینش و تدبیر عالم معرفی شده است. چنین معنایی در عهد جدید نیز وجود دارد، ولی سه‌گانگی مسیحیت و الوهیت عیسی، در کنار تحول شریعت، هویت حکمت را نیز دگرگون می‌سازد و مسیح کلمه‌ی خدا و همه‌کاره‌ی حکمت می‌گردد.

در عهد جدید با اینکه در برخی موارد، به ویژه در کتاب یعقوب، این رویه‌ی عهد قدیم در باب حکمت رعایت شده است، اما با تحول محتوای ایمانی در مسیحیت، حکمت نیز دچار تحول شده است. در عهد جدید، شخصی وجود دارد که تمامی ابعاد حکمت را در خود جمع کرده است، خودش، کردار و گفتارش حکمت است، و مکاشفه حکمت از راه او صورت می‌گیرد و پرده از اسرار حکیمان الهی برمی‌گشاید. در عهد جدید شخصیت حضرت عیسی (ع) معنای حکمت را متحول کرده، «محبت او بهترین‌ها را برای ما می‌خواهد؛ حکمت او بهترین‌ها را برای ما می‌داند؛ و قدرت او بهترین‌ها را به ما می‌دهد» (تفسیر ایمانداران، کولسیان ۴: ۲). حکمت پر رمز و راز او از قبل از تولد او بیان شده بود و او همان نقشه‌ی حکیمان خداوند بود. این شخص عیسی کلمه‌ی خداوند است که قبل از تولد به حکمت منسوب بود و بعد از تولد و به هنگام کودکی نیز از آن حکمت الهی بهره‌مند بود. رسالت و نبوت او همچون حکیمان عهد قدیم است، او در مسیر هدایت و ابلاغ رسالت از شیوه‌ی حکیمان تمثیل و حکایت و مانند آن بهره‌می‌جست از این راه، احکام خدا و اصول زندگی و اخلاق فردی و اجتماعی را به ایمانداران القا می‌کرد. عیسی حتی در میان حکیمان سرآمد حکمت الهی است و مردم از حکمت و معجزه‌های او غرق در حیرت و شگفتی گشته‌اند ولی غرور آنها اجازه پذیرش و ایمان نمی‌دهد. بنابراین، حکمت بینش توحیدی است که با ایمان، شناخت و عمل در تعاملی دو سویه قرار دارد و بهره، انسان از این حکمت بسته به توجه الهی و کوشش فرد و نیز قدر و منزلت وجودی انسان، متفاوت است.



## مفاهیم و مضامین حکمت در کتاب مقدس

		عهد عتیق
تورات (پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثویه)	درایت و تدبیر امور، دانش و مهارت، شریعت و روح رهبری، قضاوت و رهبری	
کتاب انبیاء و تواریخ شامل دو قسمت انبیاء پیشین (مانند یوشع، داوران، اول و دوم سموئیل، اول و دوم پادشاهان) و انبیاء پسین (اشعیا، ارمیا، حزقیال، و دوازده کتاب انبیای کوچک)	زیرکی و درایت، علم و دانش، فهم و تدبیر، شریعت معرفت خدا و کلام الهی	
کتاب حکمتی (ایوب، مزامیر، امثال سلیمان، جامعه، غزل غزل‌های سلیمان)	فهم و بصیرت، احکام و کلام خداوند، درستکاری و صداقت، معرفت الهی، ایمان و تقوا، زیرکی و درایت، راستی و هدایت	
		عهد جدید
اناجیل (متی، مرقس، لوقا و یوحنا)	کلام، زندگی و معجزات عیسی، فهم (نبوت و شریعت عیسی)، علم و عمل نیکو، تدبیر الهی، شریعت و طاعت الهی، هشیاری و آمادگی (برای ظهور عیسی)، قدرت بیان و استدلال	
نامه‌های پولس (نامه به کلیسای رم، قرنتس، غلاطیه، افسس، فیلیپی، کولسی، تسالونیکه، و اشخاصی چون تیموتائوس و تیتوس)	طاعت و شکر الهی، ایمان و معرفت الهی، راستی و نیکو، بیان فلسفی و استدلالی، فهم و درایت، ایمان به مسیح، عیسی، تولد و مرگ او (صلیب)، سر الهی (مسیح و رسالت او)، کشف و شهود (مسیح به مثابه سر الهی)	
رساله یعقوب	معرفت و بصیرتی الهی که سیرتی نیک به همراه دارد	
کتاب مکاشفه	سر و راز الهی، کشف سر الهی	

### فهرست منابع

۱. اسمارت، نینین، تجربه دینی بشر، ترجمه ی محمد محمدرضایی و ابوالفضل محمودی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۳ش.
۲. تیواری، کدارات، دین‌شناسی تطبیقی، ترجمه ی مرضیه شنکایی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۱ش.
۳. دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ترجمه ی امیرحسین آریان پور و دیگران، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ش.
۴. دونالد، ویلیام مک، تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران، بی‌جا، بی‌تا.
۵. کتاب مقدس (ترجمه ی تفسیری)، انجمن بین‌المللی کتاب مقدس، ۱۹۹۵م.
۶. کتاب مقدس (ترجمه ی قدیم)، انجمن کتاب مقدس ایران.
۷. کونگ، هانس، متفکران بزرگ مسیحی، گروه مترجمان، قم، مرکز ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶ش.
۸. گریدی، جان ا.، مسیحیت و بدعتها، ترجمه ی عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم، مؤسسه ی فرهنگی طه، ۱۳۸۴ش.
۹. محمدیان، بهرام (ویراستار و مسؤول گروه)، دایرة المعارف کتاب مقدس، مترجمان: آلیس علیایی، مریم قبادی، کیانوش اخوین، بهرام محمدیان، تهران، انتشارات روز نو، ۱۳۸۰ش.
۱۰. میشل، توماس، کلام مسیحی، ترجمه ی حسین توفیقی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷ش.
۱۱. نصرتی، سپیده، بررسی تحلیلی کتاب ایوب و تأثیرات آن بر الاهیات یهودی - مسیحی، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی دکتر حسین حیدری)، دانشکده الاهیات دانشگاه تهران، ۱۳۸۸ش.
۱۲. هلی، هنری، راهنمای مطالعه ی کتاب مقدس، ترجمه ی جسیکا باباخانیان و دیگران، بی‌جا، بی‌تا.
۱۳. هیل، توماس و استیفان تورسون، تفسیر کاربردی عهد جدید، ترجمه ی فریبرز خندانی، بی‌جا، ۲۰۰۱م.

14. James, King, *The Holy Bible: containing the old and new testament*, USA: The Giden=ons International.
15. Lichtenstein, M. H. (1987),(2005), "HOKHMAH", in: *The Encyclopedia of Religion*, "Lindsay Jones, editor in chief, 2nd ed, USA.
16. Rudolf, K (1978), "wisdom", in: *The Encyclopedia of Religion*, Ed. By M. Eliade, New York/ London.
17. Scot, Robert (1979),"Wisdom: wisdom literature" in: *The Encyclopedia Judaica*, Cecil Roth (ed.), Jerusalem, Volum 21.